



**اگر جهان تاریکی دارد، نشانه راه هم دارد، اما چطور می توان نشانه‌ها را یافت؟**

# فال می‌زنیم چون از بهبود حال خود ناتوانیم

■ محمد مهر

یادم می‌آید سیال پنجم ابتدایی بودم و از طرف مدرسه به آزمون تیزهوشان معرفی شدم. عصر روزی که آزمون را دادم رفتم لای قرآن را باز کردم. قرآنی در خانه‌مان بود که بالای صفحات آن «خوب» و «بد» نوشته بود. سه بار قرآن را باز کردم و هر سه بار بد آمد. در واقع انگار به زور می‌خواستیم آن اتفاقی که قرار بود بیفتد را تغییر دهیم اما قرآن هر سه بار آن نقشی که بر روزگار افتاده بود را نشانمان می‌داد. یادم می‌آید وقتی هر سه بار بد آمد دست از باز کردن قرآن برداشتم و پذیرفتم

■ در و دیوار در خدمت طالب معرفت

چند وقت پیش به مناسبت روز حافظ، دکتر میرجلال‌الدین کزازی استاد برجسته ادبیات به نکتته جالبی درباره موضوع فال پرداخته و گفته بود: «فال‌زنی به دیوان حافظ، رفتاری است فرهنگی که البته تنها در ایران زمین قرار دارد. از دید من فال‌زنی، رازینی با رازینی می‌نامند، است؛ یعنی همان رازینی با نهاد، اما چگونه و با چه فال می‌زنیم؟ با هر آنچه می‌تواند نقش بپذیرد و هر چ‌را باید ابزار فال، نقش‌پذیر باشد؟ از این‌روست که آن‌ها نیروهای نمادین در بند زمان نمی‌مانند و بر این ابزارها کار ساز می‌افتند. از همین‌روست که ما به دیوان خواجه فال می‌زنیم و به عقیده من، نقش‌پذیرترین دیوان در سخن پارسی است. اما چرا دیوان خواجه شیراز شایسته آن است که با آن فال بزئند؟ ما همتنگی که بر سر دوراهی می‌مانیم و دودل هستیم، دست در دامان دیوان خواجه شیراز می‌زنیم. اینکه چرا دیوان خواجه نقش‌پذیر است، به این خاطر است که سروده‌ها و اشعار او سخت، فشرده و کالبدینه نیست. از دید من، برترین ویژگی این سروده‌ها، چیزی است که من آن را «آب‌گوئگی» می‌نامم. «آب» سخت، درشت، فشرده و دزم نیست، بلکه روان و بی‌ریخت است و از این‌رو در هر ظرفی بریزد، ریخت همان ظرف را به خود می‌گیرد؛ این همه گفت‌وگو، کنش‌ش، ستیز و آویز درباره حافظ و شعرا،و ریشه در همین آب‌گوئگی دارد. همین ویژگی است که

به کار فال‌زنی با دیوان حافظ می‌آید.»

آن روز سخن این اندیشمند مراد یاد‌گفته‌ای از آیت‌الله بهجت انداخت که «اگر کسی اهلیت داشته باشد، یعنی طالب معرفت باشد و در طلب، جدیت و خلوص داشته باشد، در و بی‌ریخت است و از این‌رو در هر ظرفی بریزد، ریخت همان ظرف را به خود می‌گیرد؛ این همه گفت‌وگو، کنش‌ش، ستیز و آویز درباره حافظ و شعرا،و ریشه در همین آب‌گوئگی دارد. همین ویژگی است که به کار فال‌زنی با دیوان حافظ می‌آید.»

آن روز سخن این اندیشمند مراد یاد‌گفته‌ای از آیت‌الله بهجت انداخت که «اگر کسی اهلیت داشته باشد، یعنی طالب معرفت باشد و در طلب، جدیت و خلوص داشته باشد، در و بی‌ریخت است و از این‌رو در هر ظرفی بریزد، ریخت همان ظرف را به خود می‌گیرد؛ این همه گفت‌وگو، کنش‌ش، ستیز و آویز درباره حافظ و شعرا،و ریشه در همین آب‌گوئگی دارد. همین ویژگی است که به کار فال‌زنی با دیوان حافظ می‌آید.»

آن روز سخن این اندیشمند مراد یاد‌گفته‌ای از آیت‌الله بهجت انداخت که «اگر کسی اهلیت داشته باشد، در و بی‌ریخت است و از این‌رو در هر ظرفی بریزد، ریخت همان ظرف را به خود می‌گیرد؛ این همه گفت‌وگو، کنش‌ش، ستیز و آویز درباره حافظ و شعرا،و ریشه در همین آب‌گوئگی دارد. همین ویژگی است که به کار فال‌زنی با دیوان حافظ می‌آید.»

آن روز سخن این اندیشمند مراد یاد‌گفته‌ای از آیت‌الله بهجت انداخت که «اگر کسی اهلیت داشته باشد، در و بی‌ریخت است و از این‌رو در هر ظرفی بریزد، ریخت همان ظرف را به خود می‌گیرد؛ این همه گفت‌وگو، کنش‌ش، ستیز و آویز درباره حافظ و شعرا،و ریشه در همین آب‌گوئگی دارد. همین ویژگی است که به کار فال‌زنی با دیوان حافظ می‌آید.»

و او را بدان احتیاج است؟ پیش‌حق تعالی دل روشنی می‌یابد بردن تا در وی خود را ببیند.» در واقع آنچه اولیا و عرفا بر آن تأکید می‌کنند این است که ثروت و سرمایه حقیقی انسان وقتی پدیدار می‌شود که بتواند آن حالت آب‌گوئگی و آیینگی را در قلب و ضمیر خود ایجاد کند تا به واسطه آن آیینگی و آب‌گوئگی نقش حقایق عالم در قلبش بیفتد. اینکه بزرگان فرموده‌اند اهل برهیز باشید، در واقع به این معناست که آرام آرام آن نقوشی که روی صفحه قلب خود ترسیم کرده‌اید را پاک کنید. به‌ آیینهای فکر کنید که اگر چه آیینها است اما هر کسی که از راه رسیدن نقشی بر آن آیینه زده است، هر کسی که آمده خطی کشیده و چیزی نوشته و نقشی و نقشه‌ای بر آن انداخته است. آیا می‌توان امیدوار بود این آیینه بتواند کاری که برایش ساخته شده انجام دهد. آیا این آیینه با یک دیوار تفاوت زیادی دارد؟ اگر کسی جلوی این آیینه بایستد می‌تواند امیدوار باشد خود را در این آیینه ببیند؟ مسلماً که این اتفاق نخواهد افتاد. اما حالا فکر کنید به اینکه در این صورت است که می‌تواند امیدوار بود که وجود نقش‌ها که بر آیینه افتاده و آن جلوه‌گری‌ها و آن اظهار فضل‌ها و ناراستی‌ها و ناداوری‌ها کم‌شود به تدریج فرصتی پدید خواهد آمد برای آیینه که بتواند آیینگی کند. به خاطر همین است که انبیا و اولیا بیشترین تأکیدشان بر برهیز است، یعنی بر نداشتن نقش جز آن نقشی که برای قلب می‌تواند متصور شدو او همان نقش است که حق را نشان دهد.

در این صورت است که می‌توان امیدوار بود که وجود انسان، کانون و بازتاب‌دهنده حقایق باشد. چرا قرآن می‌تواند چنین نقشی را عهده‌دار شود و مثل آب و آیینه نقش‌ها را در خود نشان دهد به خاطر اینکه منط‌ق او منطق هوا و هوس نیست و هواها و سوسه‌ها در آن راه نیافته‌اند است، بنابراین می‌تواند عهده‌دار چنین نقشی باشد و در فرازی پایین‌تر دیوان حافظ را داریم که آن حالت آیینگی و آب در آن مستتر است و می‌تواند به تفأل‌های ما جواب دهد.

■ ناتوان شده‌ایم به فال پناه می‌بریم

اجازه بدهید این پرسش را به شکلی دیگر مطرح کنیم که چرا ما به دنبال فال و بالاتر از آن استخاره می‌رویم؟ ما زمانی می‌خواهیم تفأل کنیم یا به استخاره پناه می‌بریم که از عاقبت امور و بهبود حال خود ناتوان مانده‌ایم و می‌خواهیم به نشانه‌ای چنگ بزینم و از طریق آن نشانه راهمان را پیدا کنیم.



# سبک زندگی

سبک زندگی ۸۸۹۸۴۷۱

## د

اینکه بزرگان فرموده‌اند اهل پرهیز باشید، در واقع به این معناست که آرام آرام آن نقوشی که روی صفحه قلب خود ترسیم کرده‌اید را پاک کنید. به آیینهای فکر کنید که اگر چه آیینها است اما هر کسی که از راه رسیده نقشی بر آن آیینه زده است، هر کسی که آمده خطی کشیده و چیزی نوشته و نقشی و نقشه‌ای بر آن انداخته است. آیا می‌توان امیدوار بود این آیینه بتواند کاری که برایش ساخته شده انجام دهد

اینطور نیست. هر نقشی که در آن بیفتد نشان می‌دهد، چون آیینه نقش‌پذیر است. آیینه در واقع بی‌خود شده است و همین بی‌خودی آیینه به او اجازه می‌دهد هر خودی که در برابرش بایستد نشان دهد. حالا توجه کنید که قلب پیامبران و عارفان به این مرحله رسیده و آنها چون مثل آب و آیینه صاف و زلال هستند به مرحله‌ای رسیده‌اند که از آن حجاب خود عبور کرده و به بی‌خود شدن و بی‌خود بودن نائل آمده‌اند؛ بنابراین آنها می‌توانستند آنچه را که ما نمی‌بینیم ببینند و نشانه‌هایی که به چشم ما نمی‌آید به چشم آنها دیده و رؤیت شود.

اما اینکه کسی بتواند راه خودش را پیدا کند اول از همه باید در درون خود به وضوح برسد و به هر اندازه که این وضوح پیشتر باشد می‌تواند راه خود را دقیق‌تر پیدا کند. از تجربه کودکی‌ام مثال می‌زنم. بچه بودیم و در کوچه تپه‌بازی می‌کردیم. گاهی تپه‌های مادر جوی‌های آب می‌افتاد. جوی‌های را کدی که نصف عمق آنها با لجن‌ها و آشغال‌ها و آب کدر پر شده بود و وقتی این تپه‌ها در جوی آب می‌افتاد عملا پیدا کردن آنها از میان آن همه آشغال و کثیفی و کدری ناممکن به نظر می‌رسید اما آن آبتپه‌های شیشه‌ای رنگارنگ را از میان آن همه کدری بیرون می‌کشیدیم. ترند ما بسیار ساده و در عین حال جالب بود. ما می‌رفتم از داخل خانه کیشه‌های بزرز آب‌ساز را می‌کردیم و آن حجم زلال آب را روی آن آب‌های کدر جلوه و عقب می‌بردیم. به هر میزانی که آن شما برگر دادند غایت است، بنابراین شما تصور می‌کنید کسی در بیرون به عنوان راهنما و نشانه راه وجود ندارد در حالی که آن نشانه‌ها به تمام حضور دارند و می‌توانند راهنمایی کنند؛اگر شما آن حجم شفاف رؤیت را در برابر خود داشته باشید.

■ چشم‌باطن را باید کشود

شاید کسی در این دنیا نباشد که عمیقاً در گیر این پرسش نباشد که راه کجاست؟ اغلب ما در گیر این پرسش بنیادین هستیم و آدم‌هایی که می‌روند سراغ قرآن و استخاره می‌گیرند یا می‌روند سراغ حافظ و فال می‌گیرند به نوعی می‌خواهند راه را پیدا کنند و از آن تاریکی بیرون بیایند. مولانا در مثنوی معنوی در حکایت فقیل در خانه تاریک» به بزیمات‌رنج خود می‌گوید: این ویژگی را در ما شرح می‌دهد. قبلی که در خانه‌ای تاریک بوده و مردمان آن سرزمین بیشتر قبیل ندیده بودند می‌روند و دست می‌سایند بر آن قبیل و چون قبیل بزرگ بوده و در دست آنها جانی نشده هر کدام به بخشی از قبیل می‌رسند و یکی بیرون می‌آید و می‌گوید که ناودانی آن جا بود - چون به خرطوم قبیل دست زده بود - دیگری بیرون می‌آید و می‌گوید بادبزنی آن جا بود - چون به گوش‌های قبیل دست زده بود - یکی می‌آید و می‌گوید من ستونی دیدم - چون به پای قبیل دست زده بود - مولانا در ادامه این حکایت می‌گوید: «در کف هر کس اگر شمع بدی / اختلاف از گفتشان بیرون شدی / چشم‌حس همچون کف دستست و بس / نیست کف را بر همه او دسترس / چشم دریا دیگرست و کف دگر / کف پهل وز دیده دریا نگر / جنبش کف‌هاز دریا روز و شب / کف همی بینی و دریا نه عجب / ما چو کشتی‌هایم بر می‌زنیم / آتیره چشمیم و آب بر روشنیم / ای تو در کشتی تن رفته به خواب / آب را دیدی نگر در آب آب / آب را آییست کومی‌راندش / روح را روحیست کومی‌خواندش.»

در واقع مولانا ما را دعوت به وضعیتی می‌کند که اگر آن مردمان با یک شمع سراغ آن قبیل می‌رفتند به واسطه آن نور می‌توانستند آن قبیل را که نمادی از حقیقت است ببینند. در واقع راهکار و نسخه مولانا برای اینکه انسان بتواند نشانه‌ها را در زندگی خود ببیند این است که ایمان بیاورد در پشت این آب، آبی است که آن را می‌راند و در پشت این روح، روحی است که آن را می‌خواند و این تموج‌ها و تلاطم‌ها از ناحیه‌ای برمی‌خیزد. نسخه مولانا این است که اگر انسان بتواند چشم‌باطن خود را باز کند و از کف - چشم تن - عبور کند و از محسوسات فراتر برود در آن صورت غواص حقیقی دریا خواهد بود و کدام غواصی است که در بحر حق شنا کند و از آن گوهرها نصیبی نداشته باشد.

سبک نگرش



مولاگونه زیستن، نسخه مولانا برای گریز از سکون زندگی

## خارهایی که ما را از رفتن بازمی‌دارد

■ آبدین تبریزی

اگر زندگی را یک راه بدانیم آیا برای عبور از این راه یک فرصت همیشگی به ما داده شده است. پاسخ منفی است. فرصت اندک است. مولانا این طلب فرصت و از دست ندادن زمان را در یک حکایت در دفتر دوم مثنوی معنوی این گونه بیان می‌کند: «همچو آن شخص درشت خوش سخن / در میان ره نشاند او خارین / ره گذر یانش ملامت‌گر شدند / پس بگفتندش بکن این را نکند / هر دمی آن خارین افزون شدی / پای خلق از خم آن پر خون شدی / جامه‌های خلق بدردیدی ز خار / پای درویشان بختی زار زار.»

■ خارهایی که برای برکنند آنها امروز و

فردامی‌کنیم

اتفاق که در این حکایت می‌افتد احتمالاً برای اغلب ما هم روی داده و ما نیز تجربه مشابهی در این باره داریم. خارهایی که آن مرد برای برکنند آنها امروز و فردا می‌کرده به واقع خارهای درون ماست که اجازه نمی‌دهد ما سبکال‌تر راه زندگی را ادامه دهیم چون دست وپال روح ما به آن خارها گیر می‌کند و در نهایت روح ما را زخمی می‌کند. این خارها به واقع خصل و صفات عارضی نگهیده‌ای است که بر ما مستولی شده است و همچنان که مولانا تصریح می‌کند آنها که برای برکنند این خارها امروز و فردا می‌کنند متوجه نیستند که هر چه زمان را از دست بدهند به نفع آن خارها و به ضرر خودشان است چون آن خارها ریشه‌دارتر می‌شوند و برکنند آنها از اعماق روح و قلب و ضمیر دشوارتر می‌شود. «تو که می‌گویی که فردا این بدان / که بهر روزی که می‌آید زمان / آن درخت بد جوان‌تر می‌شود / اوین کننده پیر و مضطر می‌شود / خارین در قوت و بر خاستن / خار کن در پیروی و در کاستن / خارین هر روز و هر دم بس و تر / خار کن هر روز زار و خشک‌تر / او جوان‌تر می‌شود تو پیر تر / زود باش و روزگار خود میر.»

■ مرد تندخو، مردی که بر سر راه خود و دیگران خار می‌کارد

در ادامه حکایت همچنان که عادت ماأوف

## د

**کسی که مدام خارها – صفات رذیله – را بر سر راه خود و دیگران می‌کارد صرفاً به خود آسیب نمی‌زند بلکه بخش قابل توجهی از آن آسیب متوجه چه دیگران است مثل این می‌ماند که مردی تندخو باشد و به یک پنهان کوچک از کوره بیرون رود چنین شخصی مسلماً آزارها و اذیت‌هایش متوجه اهالی خانه و همسایه‌ها هم خواهد بود**

مولاناست او از ظاهر حکایت فراتر می‌رود و منظور و مراد روشن خود از آن خارها را بیان می‌کند: «خارین دان هر یکی خوی بدت / بارها در پای خار آخر زدت / بارها از خوی خود خسته شدی / اوس نداری سخت بی‌حسن آمدی اگر ز خسته گشتن دیگر کسان / که ز خلق زشت تو هست آن رسان / غافلگی باری ز زخم خود نه‌ای / تو عذاب خویش و هر بیگانه‌ای.»

کسی که مدام خارها – صفات رذیله – را بر سر راه خود و دیگران می‌کارد صرفاً به خود آسیب نمی‌زند بلکه بخش قابل توجهی از آسیب متوجه دیگران است – توجه کنید که صفات رذیله صرفاً دامن خود انسان را نمی‌گیرد بلکه دامن دیگران را هم خواهد گرفت – مثل این می‌ماند که مردی تندخو باشد و به یک پنهان کوچک از کوره بیرون رود چنین شخصی مسلماً آزارها و اذیت‌هایش متوجه اهالی خانه و همسایه‌ها هم خواهد بود و آن خارهای درونی بر سر راه دیگران هم خواهد گرفت.

■ مؤمن مثل آب است

اما راهکار چیست: «یا تیر بر گیر و مردانه بزن / تو علی‌وار این در خبیر بکن / یا به گلبن وصل کن این خار را / وصل کن بانار نور یار را / تا که نور او کشد نار ترا / وصل او گلشن کند خار ترا» این خوی بدی که در درون ماست مثال آتش دوزخ است و مولانا می‌گوید آنچه می‌تواند این